

حیات حقیقی و خیالی انسان

از نگاه قرآن کریم

متن مستخرج از فایل صوتی سخنرانی استاد تاج آبادی - ۱۴۰۲/۰۲/۰۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«أَوْمَنَ كَانَ مَيِّنًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»
كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

موضوع آیه، تبیین حیات حقیقی از حیات تخیلی و مجازی انسان می باشد.

ترجمه آیه این است آیا آن کسی که ما او را زنده می کنیم و به او نوری می دهیم که با آن نور در میان مردم زندگی کند، مثل این شخص مانند آن کسی است که در ظلمات به سر می برد و هرگز از ظلمت ها خارج نمی شود؟ این گونه شیطان اعمال کافران را زینت می دهد.

این ترجمه سطحی این آیه است.

حیاتی در قبال ایمان

این آیه بین دو گروه از انسان ها تقابل ایجاد کرده است. از ذیل آیه که می فرماید «زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ» و یک گروه را کافرین قرار داد معلوم شود آن گروه دوم که در مقابل این گروه است مؤمنین هستند؛ لذا خداوند متعال می خواهد بفرماید که به لحاظ حیات، مؤمن با کافر یکسان نیست؛ بلکه این ها در مقابل و تضاد با هم هستند و آنچه را که مؤمن دارد، کافر ندارد آنچه را که کافر دارد مؤمن ندارد.

در آیه می فرماید ما مؤمن را زنده می کنیم پس کافر مرده است. کافر حیات ندارد لذا از نظر قرآن معلوم می شود که ایمان، یک حیاتی برای انسان می آورد. آن کسی که فاقد ایمان است فاقد آن حیات نیز هست. سپس فرمود ما که به این حیات جدیدی می دهیم به او نور نیز می دهیم تا با آن نور زندگی کند در اینجا معلوم می شود آن کسی که در مقابل اوست فاقد این نور می باشد «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» آن کسی که به او نور دادیم آیا مثل آن کسی است که در ظلمت ها به سر می برد؟ قطعاً این گونه نیست سپس فرمود آن کسی که در ظلمت به سر می برد و مرده و فاقد حیات است «زُيِّنَ»، اعمالش تزئین داده شده است و شیطان اعمالش را وارونه نشان می دهد.

آن چیزی که در عالم واقع زشت است شیطان تزئین می کند و زیبا جلوه می دهد و آن چیزی که حق است برایش تزئین نمی کند و به گونه ای دیگر نشان می دهد چنین کسی مدام در خیال زندگی می کند و واقعیت را نمی بیند و مؤمن قطعاً این گونه نیست.

^۱ انعام: ۲۲.

خلاصه بیان آیه این است که مؤمن زنده است ولی کافر مرده است و دارای نوری است که کافر آن نور را ندارد؛ چرا که برای کافر تعبیر به ظلمات کرد و به صورت جمع آورد یعنی کافر ظلمت‌های فراوانی دارد که معلوم می‌شود نوری که ما به او می‌دهیم چنین قابلیت‌هایی دارد که همه ظلمت‌های او را از بین می‌برد.

حقیقت نور مؤمن

این نوری که در این آیه فرمود از جنس همان نوری است که در سوره نور آمده «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ خدا نور آسمان‌ها و زمین است «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»^۳ خداوند نوری دارد و آن نور را به هر کس که بخواهد می‌دهد، در سوره انعام فرمود من این نور را به مؤمنین می‌دهم.

خداوند نوری دارد که در سوره نور فرمود کمال واتمّ این نور را به «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ»^۴ می‌دهم. به «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»^۵ می‌دهم که حضرات معصومین علیهم‌السلام فرمودند مصداق این آیات ما هستیم و آن نوری که در سوره انعام است از جنس همان نوری است که در سوره نور آمده است یعنی اگر نور کامل به اهل بیت علیهم‌السلام داده شد، مرتبه‌ای از این نور را به پیروان حضرات داده است.

دو نوع حیات و مرگ

اصولاً نگاه قرآن به هستی، انسان و پدیده‌های عالم با نگاه متعارف انسان‌ها متفاوت است. ما آن کسی را که حرکت می‌کند، راه می‌رود و می‌خورد و می‌خوابد را زنده می‌نامیم و آن کسی که روح از بدنش جدا می‌شود به قبرستان می‌بریم و در قبری دفن می‌کنیم می‌گوییم این مرده است.

قرآن می‌فرماید ما دو نوع مرگ و دو نوع حیات داریم یک حیات که بین حیوان و انسان و مؤمن و کافر مشترک است پس این حیات طبیعی این حیاط که مربوط به بدن انسان‌ها هست این رو ما هم به کافر دادیم این حیات یک مرگ طبیعی دارد که انسان‌ها و حیوانات دچار آن می‌شوند و روح از بدن آن‌ها جدا می‌شود و بدن را در قبر قرار می‌دهند. می‌فرماید یک مرگ بالاتر از این مرگ داریم چون مرگ حقیقی انسان مرگ روح و جان انسان هاست در

^۲ نور: ۳۵.

^۳ همان.

^۴ نور: ۳۶.

^۵ نور: ۳۷.

مقابل حیاتی داریم که این حیات حقیقی انسان هاست حیات جان، دل و روح انسان هاست و آیه‌ای که در ابتدا خوانده شد ناظر به این حیات دوم و مرگ دوم است.

این گونه نیست هر چهار پای بر روی زمین راه می رود و می خورد و می خوابد زنده است بلکه او مرده است و ما با ایمان، محبت و عشق او را زنده کردیم «أَوْمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» کسانی که این را نخواستند و نپذیرفتند آن‌ها مرده هستند و این نوع مرگ، مرگ حقیقی است.

در سوره فاطر فرمود «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»^۶ فکر نکنید کسی که به حیات حقیقی رسیده است با آن کسی که فاقد حیات حقیقی و فقط حیات حیوانی دارد مساوی است بلکه او از نظر ما مرده است در واقع اَحْيَاء و مَمَاتی که در آیه آمده، ناظر به حیات و مرگ حقیقی و معنوی می باشد و الا واضح است کسی که زنده طبیعی است با کسی که به مرگ طبیعی مرده است با هم فرق دارند و مساوی نیستند.

سپس به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ»^۷ من می توانم هر کسی را که بخواهم شنوا کنم، بیدار کنم و زنده به حیات حقیقی کنم «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۸ اما تو نمی توانی کسانی را که در قبرها هستند شنوا کنی. قبوری که در این آیه آمده است منظور قبر بدن‌ها است نه قبر قبرستان. چرا که پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ با مرده‌هایی که در قبرستان‌ها هستند سخن نمی گویند بلکه می خواستند سران قریش و بقیه مردم که خود را عاقل و دانشمند می دانستند، بیدار کند. لذا قرآن کریم می فرماید این افراد مرده و در قبر هستند اما قبرشان بدنشان است و چون فطرت، روح و حیات حقیقی خود را دفن کردند دیگر نمی توانی این‌ها را هشیار و بیدار کنی.

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۹ چه انداز، استغفار و دعوت کنی هیچ فایده‌ای به حال این‌ها ندارد.

پس انسان دو نوع مرگ دارد یک نوع مرگ این است که بدن را در قبر قرار می دهند و نوع دیگر روحش را در قبر بدن قرار می دهند و دفن می کنند چنین فردی مرده است و حتی پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمومنین عیسیٰ نیز نمی توانند او را زنده کنند.

^۶ فاطر: ۲۲.

^۷ همان.

^۸ همان.

^۹ بقره: ۶.

نکنه دیگر تعبیری که قرآن کریم در این آیات دارد تعبیری کنایی و استعاری مانند استعاراتی که شاعران به کار می‌برند، نیست بلکه قرآن کریم حقیقتاً بیان می‌کند که چنین فردی مرده است؛ چرا که تعریفی که برای حیات می‌کند، بر این افراد صدق نمی‌کند و یا زمانی که می‌فرمایند این‌ها حیوان هستند حقیقتاً اینان حیوان هستند به همین خاطر در دنیا حیوان هستند و در برزخ و قیامت نیز حیوان محشور می‌شوند، هر چند که فقط کسانی که چشم برزخی دارند مثلاً کافر را حیوان می‌بینند. هم حقیقت حیوان محشور می‌شوند.

لذا بیان مانند بیان عارفان استعاره نیست:

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم
در این شعر خداوند متعال را شبیه یک معشوقه ای قرار می‌دهد که خال، لب و زلفی دارد و یا تعبیراتی که حافظ دارد:

ناگهان پرده برانداخته یعنی چه مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه
پروردگار عالم عرض می‌کند و حافظ نیز گلایه می‌کند می‌گوید من که تو را نمی‌شناختم تو محبت و عشق خود را در دل من قرار دادی و من را به خود جذب کردی و الا تو پشت پرده بودی و ما خبر نداشتیم «**كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ**» با دیدن جمال و محبت تو، عشقت در دل ما قرار گرفت حال که عشق در دل ما قرار دادی چرا به من بی‌اعتنایی می‌کنی و دستمو نمی‌گیری. مست از خانه برون تاخت ای یعنی مثل مست‌ها از خونه زدی بیرون، آدم مست به هیچ کس و هیچ چیز غیر خود توجه ندارد آگه می‌خواستی مست از خونه بیای بیرون و هیچ اعتنایی به ما نکنی چرا محبت خود را در دل ما قرار دادی و ما را شیفته خود کردی.

غرض این که این تعبیر و استعاره‌ها جای خود را دارد اما در قرآن کریم این جنس از آیات، استعاره و کنایه نیست بلکه می‌فرماید حقیقتاً کافر مرده و مؤمن زنده است؛ چرا که حقیقت حیات دو چیز است هر جا این دو چیز وجود داشت حیات نیز وجود دارد هر جا این دو چیز نبود حیات نیز وجود نخواهد داشت.

دانش و باوری حیات‌بخش

فلاسفه و متکلمین در تعریف حیات می‌گویند حیات یا مرکبی از آگاهی و افعال اختیاری است یا مبدا آگاهی و افعال اختیاری است هرکجا آگاهی و فعل اختیاری وجود داشت حیات نیز وجود دارد هر کجا نبود حیات نیز وجود نخواهد داشت در قرآن کریم آنجا که خداوند می‌فرماید: «**اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**» خداوند متعال حی است مقصود حیات حقیقی است نه حیات مجازی و اینگونه نیست که شما انسان‌ها که نفس می‌کشید و غذا می‌خورید حیات حقیقی دارید اما حیات خداوند مجازی باشد.

حیات یعنی آگاهی و فعل اختیاری لذا هرچه آگاهی عمیق تر و گسترده تر بود حیات نیز عمیق تر است و هرچه افعال اختیاری بیشتر و عمیق تر و مطابق با واقعیات باشد حیات عمیق تر خواهد بود .

معیار حیات از نظر قرآن کریم این است که هرچه شما آگاه تر باشید حی تر هستید هر جا در فعل اختیاری شما آن ویژگی لازم فعل یک حی را داشته باشد شما واجدان بودید در واقع شما زنده تر هستید. بنابراین قرآن می فرماید کسی را که ما زنده می کنیم یک آگاهی هایی به او می دهیم که کافر فاقد این آگاهی هاست یک افعال اختیاری دارد که کافر فاقد آن هاست و چون این دو رکن حیات را کافر ندارد لذا از نظر ما او مرده است و چون مؤمن دارای این دو رکن حیات است زنده است اگر این آگاهی نباشد مابقی آن جهل خواهد بود اگر این آگاهی که رکن حیات حقیقی است در انسان نباشد از نظر قرآن چنین انسانی مرده است.

از نظر قرآن آگاهی ودانشی درست است و باوری حقیقتا باور و زنده کننده و نور است که دو ویژگی داشته باشد:

۱. اولاً خدا بنیان باشد. مبتنی بر خدا باوری باشد. یعنی اگر مجموعه آگاهی و منظومه فکری که رکن اساسی بنیانش خدا باوری نباشد جهل و نادانی خواهد بود .

۲. رکن دوم خدایی که بنیان آگاهی های انسان است با همه معلومات انسان حضور و ارتباط دارد.

اگر دانش ما این گونه بود که به هر معلومی که علم پیدا کردیم، خدا باور بود و این حقیقت و واقعیت و شی مرتبط با قرآن و خداوند متعال به همین شکلی که قرآن کریم بیان می کند، بود. در این صورت آگاهی حقیقی از نظر قرآن است.

مخلوقات هستی، آگاه و خدا باور

معلوم هایی که در عالم وجود دارد مانند کره زمین، آسمان، کوه ها، دریاها، حیوانات، انسان ها همه این ها زنده و باور کنید که آگاه هستند. به هر موجودی که نگاه می کنید یک موجود خدا پرست و عبد ببینید. سنگ ریزه ها، درختان، ابر، کوه ها و حتی انسان ها چه کافران چه مؤمنین را عبد ببینید. چرا که کافر هم دارد بندگی می کند. کافر در کفر ورزی و اسلام ستیزی بندگی خدا را می کند. خداوند خواسته است که او اسلام ستیزی کند؛ چرا که قدرت، اراده و اختیار را خدا به او داده است.

پیامبر اکرم ﷺ و ابوسفیان، فرعون و موسی هر کدام تکویناً و در حوزه واقعیت به یک اندازه سرباز خداوند هستند؛ اما در حوزه تشریح با هم فرق دارند، زمانی که عمل موسی ﷺ و فرعون را با فرمان و دین خدا می سنجیم می گوئیم سربازی موسی ﷺ پذیرفته شده است اما سربازی فرعون پذیرفته نیست .

ملائکه به اذن و اراده پروردگار عالم سجده کردند شیطان نیز به اذن و اراده پروردگار عالم سجده نکرد به این صورت که خودش اراده کرد سجده نکند و خداوند نیز اراده او را تنفیذ کرد. کل جهان هستی همین گونه است. اگر مقایسه است بین خود شما می باشد. اما همه را که با خدا بسنجید همه یکسان هستند و یک رابطه دارند نزدیکی فرعون و حضرت موسی علیه السلام به خداوند یکسان است و نیز به همان اندازه حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند نزدیک است که نمرود به خداوند نزدیک است. به همان اندازه ای که ابوسفیان به خدا نیازمند است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به خدا نیازمند است. این گونه نیست که نیاز پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا کمتر از ابوسفیان باشد. اگر جهان را این گونه دیدید، این آگاهی، نشانه حیات است نه آگاهی که اینها را منقطع از خدا و اراده خدا و تدبیر خدا کند.

می فرماید در باغچه امام رضا علیه السلام بودیم ناگهان گنجشکی را در حال سر و صدا کردن دیدیم. امام رضا علیه السلام فرمودند میدانی گنجشک چه می گوید؟ عرض کردم رسول خدا و فرزند رسول خدا و خدا آگاه تر هستند. حضرت فرمودند این گنجشک به من پناه آورده است و می گوید در اتاقی که لانه کرده است یک ماری آمده و می خواهد جوجه های او را از بین ببرد. از من می خواهد آن مار را دفع کنم شما بر خیزید این عصا را بردارید وارد اتاق شوید و مار را از بین ببرید. می گوید وارد اتاق شدیم لانه ی گنجشکی را دیدیم که یک ماری همان جا کمین کرده است و ما آن مار را از بین بردیم.

می گوید در حیاط منزل امام صادق علیه السلام بودیم پرنده ها سر و صدا می کردند حضرت به ما فرمود می دانید چه می گویند؟ گفتیم: خیر. حضرت فرمودند: می گویند: "اللَّهُمَّ إِنَّا خَلَقْنَا مِنْ خَلْقِكَ لِأَبَدْنَا مِنْ رِزْقِكَ فَأَطْعِمْنَا وَاسْقِنَا" پرنده ها می گویند خدایا ما مخلوقی از مخلوقات تو هستیم تو باید به ما رزق بدی پس هم به ما طعام بده هم ما را سیراب کن.

جهان قرآن، جهانی غایت بین نه خودبین

گنجشک می داند که اگر بخواهد رزق پیدا کند باید پرواز کند و تلاش کند تا دانه ای گیر آورد در عین حال که تلاش می کند، می گوید خدایا من هیچ کاره هستم من تلاش خود را می کنم و به دنبال دانه می روم؛ اما تو باید رزق من را بدهی و من را سیراب کنی اگه کمکم نکنی هر چه تلاش کنم فایده ندارد، و نیز همه ذراتی که در عالم هستند این را می دانند و متوجه هستند.

لذا جهانی که قرآن کریم به ما معرفی می کند جهانی است که غایت مند است و به سوی خدا حرکت می کند و این را در مباحث قبلی در جلسات اخیر همراه با آیات بیان کردیم. وجود، صفات و افعال آن ها در برابر خدا استقلال ندارند و خود را نمی بینند هیچ موجودی جز انسان خودبینی ندارد. ملائکه، حیوانات، گیاهان و دیگر موجودات خودبین نیستند این انسان است که می گوید مال من، ملک من، علم من، دانش من، قدرت من، اعتبار من. لذا

قرآن کریم می‌فرماید مانند موجودات دیگر خود را سرباز ببینید «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۱۰} همه سرباز هستند شما نیز سرباز باشید. شما حتی اگر خود را سرباز نبینید هم چنان در حال سربازی کردن هستید؛ لذا چه خود را سرباز ببینید چه خود را سرباز نبینید باز سربازی می‌کنید اما سربازی بدون مزد و به‌همانی که خداوند اراده کرده می‌رسید. منتها اگر بدون توجه به خداوند متعال باشد از حیات حقیقی، قرب خداوند، محبت، رضایت و سعادت خداوند محروم می‌شوید.

شما دو نوع رزق دارید به قسم رزق ربطی به شما ندارد و مشروط به چیزی نیست در هر صورت به شما می‌رسد اگر فرض کنید بنده، پنجاه واحد رزق داشته باشم چه بخواهم چه نخواهم در طول عمرم بیست واحد به من می‌رسد بدون هیچ تلاشی و آن سی واحد را به تلاش حلال وسیعی نیکو و معتدل مشروط کردم و به حرص و طمع و غصه خوردن مشروط نکردم؛ چرا که معنا ندارد خداوند متعال رزق را برای من قرار بدهد، سپس آن را به حرص و طمع کردن مشروط کند و از جهتی حرص و طمع را حرام کند درست نیست لذا تلاش باید معتدل باشد و اگر بیش از حد تلاش کنیم بیشتر از آن چیزی که مقدر شده نمی‌رسیم و اگر کمتر از حد تلاش کنیم محروم می‌شویم. اگر شما یک رزقی را از راه حرام به دست آوردید فکر نکنید بر رزق شما اضافه شد بلکه از رزق حلالتان کم می‌کند.

پس همه سرباز هستند و به قضا و قدر خود می‌رسند مانند این است که نتیجه از قبل معلوم باشد و اکنون بندگان در حال امتحان دادن هستند. خداوند می‌خواهد ببیند بدون این که غیب را نشان دهد چقدر مؤمنانه رفتار می‌کنید؛ چرا که اگر خداوند متعال غیب را به انسان‌ها نشان بدهد کسی حرص و طمع نمی‌کند هیچ کسی زیاد تلاش نمی‌کند کسی زرنج بازی، حقه بازی، کم فروشی، دزدی نمی‌کند، لذا می‌خواهد بندگان را امتحان کند.

انسان قرآن، انسانی با روحی قدسی

انسان قرآن انسانی است که دارای روح قدسی می‌باشد و موجود مادی نیست از یک عالم دیگری آمده و باید به عالم دیگری برود. انسان را نباید یک موجودی که دارای زندگی طبیعی و حیوانی است دید اگر کسی به این صورت دید جاهل خواهد بود در واقع مؤمن خود را دارای یک روح قدسی و استعداد و قابلیت می‌بیند که می‌تواند این استعداد و قابلیت را به فعلیت برساند و به محبت و رضوان الهی و کمالات معنوی برسد. مولانا چنین بیان می‌کند:

ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست
باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست
ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم
خود ز فلک برتریم وز ملک افزونتریم

^{۱۰} فتح: ۷.

گوهر پاک از کجا عالم خاک از کجا
 بر چه فرود آمدیت بار کنید این چه جاست
 قرآن می فرماید تو از عالم پاک هستی چرا به اینجا آمدی و خود را گرفتار غل و زنجیر هواهای نفسانی کردی.
 امیرالمؤمنین می فرماید: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ»^{۱۱} هر روز ندا می کنند "الرحیل"
 یعنی آماده سفر باشید چرا که جایگاه و حیات ابدی شما آنجاست.

بخت جوان یار ما دادن جان کار ما
 قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست
 هدف پیامبر اکرم ﷺ بردن ما به حیات اخروی است.

شهود تام الهی به تمام شئون انسان

قرآن می فرماید آگاه باشید حی واقعی کسی است که مرگ، حیات و سلامتییش بیماریش و غنا و فقداش را از خدا می بیند. فکر، تصور، اراده، آرزو و هدف ما معلوم و مشهود خداوند متعال است.
 با این باور زندگی کنید زمانی که صبح از خونه بیرون می آید با خود بگویید که هر چه از ذهنم می گذرد مشهود خداست و هر چیزی را که نگاه کنم خدا نیز با من می بیند، هر چه را بشنوم خدا نیز می شنود هر هدف و نیتی داشته باشم پروردگار عالم می بیند شب و روز خود را به این صورت سپری کنید.
 خداوند به پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ»^{۱۲} ای پیامبر تو در هیچ شانی از شونت نیست مگر که در محضر من هستی و همه شئون، حالات، افکار، خواسته‌ها، خطورات ذهنیت را می بینم «وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ»^{۱۳} هر آیه‌ای که بر مردم می خوانی و تفسیر می کنی در محضر من است. سپس خداوند خطاب را از پیامبر ﷺ به تمام انسان ها برمی گرداند «وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا»^{۱۴} اما شما مردم هر عملی که انجام می دهید، من و سربازانم ملائکه و حضرات معصومین بر آن عمل شما شاهدیم جایی نیست که من در آن جا نباشم.

^{۱۱} نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

^{۱۲} یونس: ۶۱.

^{۱۳} همان.

^{۱۴} همان.

در دعای کمیل امیرالمومنین می‌فرمایند: «و لا یُمْکِنُ الْفِرَازُ مِنْ حُکُومَتِکَ» یعنی جایی نیست که من نباشم زمانی که با دین و احکام من مخالفت و دشمنی می‌کنید من حاضر هستم و زمانی که حرفی می‌زنید من دوست ندارم می‌توانم همان لحظه شما را لال کنم و همچنین زمانی که چیزی را می‌بینید که من نمی‌خواهم می‌توانم همان لحظه شما را کور کنم. فکر می‌کنید من در یک نقطه از عالم نشستم و از هیچ جا خبر ندارم یا اینکه یک سری اعوان و انصار مثل ملائکه اعمال شما را می‌بینند سپس به من گزارش می‌دهند و برای من می‌نویسند خیر اینگونه نیست و قبل از اینکه ملائکه گزارش بدهند من خودم می‌بینم.

در دعای کمیل داریم ملائکه می‌نویسند و آنچه که از ملائکه مخفی می‌ماند تو می‌دانی چرا که علم خدا از تمام ملائکه حتی ملائکه موکل بیشتر است سپس می‌گوید فکر نکنید علم من فقط به شما این گونه ست بلکه علم من به هر ذره ای از عالم تعلق می‌گیرد «وَمَا یَعْرُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ»^{۱۵} هیچ ذره ای در عالم چه در زمین چه در آسمان نیست مگر اینکه در کتابی که من تدوین کردم در نزد من معلوم است.

قرآن می‌فرماید خدا را نزدیک ترین موجود به خود ببینید که اگر بخواهد مصیبتی بر شما وارد شود همه عالم دست به دست هم بدهند نمی‌توانند مانع شوند و اگر بخواهد نعمتی به شما بدهد همه عالم مانع شوند نمی‌توانند اینکار را کنند همچنان که در دعای عرفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ» داریم. قرآن می‌فرماید بالاتر از این، اراده شما هم به اراده خدا وصل است «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ»^{۱۶}.

از امیرالمومنین علیه السلام سوال کردند چگونه خداوند را شناختی فرمود: «عَرَفْتُ اللَّهَ [-سبحانه-] بِفُسْخِ الْعَزَائِمِ»^{۱۷} خدا را زمانی شناختم که دیدم عزم‌های من فسخ می‌شود اراده می‌کنم کاری انجام دهم اراده من از بین می‌رفت کسی که عزم من را فسخ کرده است خداست اگر اراده می‌کنی بدان که اگر خدا تنفیذ کند اراده تو به عمل تبدیل می‌شود اگر خداوند را به این صورت دیدی شما حی می‌شوید چراکه تازه به حیات رسیدید شما می‌شید زنده به شرط اینکه طبق این آگاهی‌ها رفتار کنید و زندگی تان نشان دهنده این باورها باشد زمانی که می‌خواهی حرفی بزنی به گونه ای بزن که خدا را بر خود حاضر و حاکم ببین و چیزی را به خود نسبت نده در این صورت اگر بخواهی به زیر دست خود دستور بدهی درست رفتار می‌کنی و هوا تو را نمی‌گیرد لذا از حد اعتدال خارج نمی‌شوی و دچار

^{۱۵} یونس: ۶۱.

^{۱۶} انسان: ۳.

^{۱۷} نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

افراط و تفریط نخواهی شد اگر خواستی کار، افعال و صفات خود را نسبت بدهی توجه کنی که خودت به کجا وصل هستی و در محضر چه کسی هستی اعمال انسان کنترل می شود و مرتکب گناه نمی شود. در نتیجه این آگاهی و باورها به انسان اجازه هر کاری نمی دهد اگر این باورها ملکه شود انسان کمتر گناه می کند و اگر هم گناه از انسان سر بزند زود توبه می کند و رذایل اخلاقی مثل حرص، طمع، حسادت، ریا در دل ما ایجاد نمی شود.

اگر باور کنیم همه چیز خودم و همه هستی دست خداست و خدا را مانند یک بنا نبینیم که یک ساختمانی را ساخته باشد و سپس رها کند و این ساختمان به زندگی خود ادامه می دهد. بلکه خداوند آن به آن در حال فیض دادن به تک تک موجودات عالم است؛ اما بخاطر اینکه این فیض ها شبیه هم است این تکرار را نمی بینیم و فکر می کنیم یه چیز خداوند داده و دائمی برای ما هست در صورتی که اینگونه نیست هر قوه ای که به ما داده است آن به آن تجدید می کند وگرنه آن را از دست خواهیم داد مانند بینایی، شنوایی و گفتاری. رذایل اخلاقی یا در دل آدم ایجاد نمی شود یا ریشه نمی گیرد انسان می تواند سریع رذایل را از بین ببرد دیگر حسد نمی ورزد زمانی که خدا نعمتی به کسی داده نباید در مالکیت خدا دخالت کنم و حسادت کنم خداوند مالک مطلق هستی است و طبق مصالحی که دارد اراده می کند اگر حسادت می کنیم یا زرنگ بازی در می آوریم برای این است که گمان می کنیم کاره ای هستیم در صورتی که اگر خدا مقدر کرده است به آن چیز خواهی رسید چرا که از راه مشروع و منطقی مقدر کرده است زمانی که انسان خود را عبد محض و خدا را مالک مطلق ببیند و او را لحظه به لحظه حاضر در همه حوادث و پدیده ها ببیند غم و غصه و ترس از انسان دور خواهد شد و به آرامش روحی خواهد رسید و در نتیجه احقاق و تبلیغ دین برای او یک آرمان می شود و بدنبال از بین رفتن باطل، ظلم و فساد خواهد بود.

قرآن کریم می فرماید: «**كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ**»^{۱۸} مؤمنان را با یک روحی از جنس ملائکه بلکه برتر از ملائکه، از ناحیه خود آن ها را تایید می کنم و آن روح مؤمن راهمیشه همراهی کند و به او بصیرت می دهد تا اینکه جلو لغزش های او را بگیرد، نمی گذارد دچار تردید شود در جایی که بخواهد دچار سست عزم شود، عزم او را راسخ می کند و او را از تسلط شیطان رها می کند در واقع این روح مکمل ایمان، اعمال و رفتار مؤمن خواهد بود کسی که رابطه خود با خدا را این گونه ببیند و خود را در برابر پروردگار هیچ ببیند شیطان نمی تواند بر او مسلط شود، قرآن کریم این اعمال و آگاهی ها را نشانه حیات حقیقی می داند است.

^{۱۸} مجادله: ۲۲.

شرح حیات طیبه در حدیث معراج

حدیث معراج، حدیث مفصلی است بخشی از این حدیث که در رابطه با بحث ما شرح حیات طیبه و حیات حقیقی است را بیان خواهیم کرد که تکمیل بحث ما خواهد بود.

در معراج گفتگوهای فراوانی بین پیامبر بزرگوار اسلام و خداوند متعال شد می فرماید: «یا اَحْمَدُ، هَلْ تَدْرِي أَيَّ عَيْشٍ أَهْنَى، وَ أَيِّ حَيَاةٍ أَبْقَى؟» آیا می دانی زندگی گوارا و حیات حقیقی و جاودان چه حیاتی است «قال: اللّهُم لا» عرض کرد که خدایا من نمی دانم. کمال بندگی پیامبر بزرگوار اسلام این است که با وجود اینکه خود رحمت للعالمین است و خود تقسیم کننده حیات حقیقی و جاودانه است و هر کسی از انبیا و غیر انبیا از مجرای وجود پیامبر اکرم ﷺ است که به حیات طیبه و آهنی رسیده با وجود علمی که دارد در برابر سوال خداوند می فرماید نمی دانم چرا که اگر بگویم می دانم یعنی این دانستن را به خود نسبت داده است.

«قال: أَمَا الْعَيْشُ الْهَنْيءُ فَهُوَ الَّذِي لَا يَفْتَرُ صَاحِبُهُ عَنْ ذِكْرِي» حیات حقیقی حیاتی است که صاحب آن حیات (مؤمن) از ذکر و یاد من غافل نمی شود همیشه خود را در محضر من می بیند.

«و لَا يَنْسَى نِعْمَتِي، وَ لَا يَجْهَلُ حَقِّي، يَطْلُبُ رِضَايَ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ» نعمت هایی که به او دادم را فراموش نمی کند و نعمتی که خداوند متعال به ما داده است نعمت توحید، ولایت است.

در سوره تکوین می فرماید: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^{۱۹} از نعمت توحید و ولایت می پرسند و نسبت به حق من جاهل نمی شود اصولاً مؤمنان حقیقی در برابر پروردگار عالم حقی برای خود قائل نیستند و هیچ اعتراضی نمی کنند که چرا حق من را ندادی چرا بیمار شدم چرا فرزندم را شفا ندادی.

«يَطْلُبُ رِضَايَ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ» شب و روز به دنبال رضایت من است مهم ترین نگرانی او این است آیا امروز اعمال من گفتار، نگاه ها، شنیده ها، قیام و قعود من مرضی خدا بوده است یا خیر.

«وَأَمَّا الْحَيَاةُ الْبَاقِيَةُ فَهِيَ الَّتِي يَعْمَلُ لِنَفْسِهِ حَتَّى تَهْوَنَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ تَصْعُرَ فِي عَيْنِهِ» ای پیامبر حیات جاودان و باقیه این است که بنده من فقط فکر خودسازی و تهذیب نفس است صرف توجه به من و خود دنیا را در نظرش بی اهمیت کرده است.

^{۱۹} ۸. تکوین

«وَتَعْظَمُ الْأَجْرَةَ عِنْدَهُ وَ يُؤَثِّرُ هَوَايَ عَلَي هَوَاهُ» اراده من را بر اراده خود ترجیح می دهد و آخرت را نیز بر دنیا ترجیح می دهد دنیا را به خاطر آخرت می خواهد به شرطی که به آخرت او لطمه نزند.

«وَيَتَّغِي مَرْضَاتِي وَيُعْظَمُ حَقَّ عَظَمَتِي» عظمت من در دل بنده م جای گرفته است و بزرگی من را با همه وجود احساس می کند در این صورت کسی در برابر او عظیم نیست.

«وَيَذُكُرُ عِلْمِي بِهِ» مدام به خود تذکر می دهد که خدا نسبت به من عالم است، نمی گوید می داند که من او را می بینم و به او علم دارم - چرا که مطالب بسیاری را ما می دانیم اما نسبت به آن ها تذکر و توجه نداریم و آن ها را فراموش کردیم؛ بلکه می فرماید "يَذُكُرُ عِلْمِي بِهِ" مدام به خود تذکر می دهد که خدا تو را می داند و می بیند خدا از تو آگاه است.

«وَيُرَاقِبُنِي بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عِنْدَ كُلِّ سَيِّئَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ.» زمانی که مصیبت و بلایی به او می رسد یاد من می افتد و از من کمک می خواهد و به من پناه می برد و کاری نمی کند که برخلاف رضای من و محبت من باشد زمانی که معصیتی به او عرضه می شود معصیت را ترک می کند و این کار را بخاطر من انجام می دهد نه به خاطر آبرو و اعتبار خود، ترک می کند.

«وَيُنْفِقِي قَلْبَهُ عَنْ كُلِّ مَا أَكْرَهُ» دلش را از هر چیزی که من را ناراحت می کند و کراهت دارم پاک می کند. «وَيُبْغِضُ الشَّيْطَانَ وَ وَسَاوِسَهُ» با شیطان دشمنی می ورزد. «وَلَا يَجْعَلُ لِإِبْلِيسَ عَلَى قَلْبِهِ سُلْطَانًا وَ سَبِيلًا» سلطنت و راهی برای شیطان نسبت به قلب خود باز نمی کند. قرآن می فرماید که اگر توکل بر خدا کنی شیطان سلطه ای بر قلبتان پیدا نمی کند.

«فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَسْكَنْتُ فِي قَلْبِهِ حُبًّا» زمانی که رفتار مؤمن این گونه شد محبت خود را در دل او قرار می دهم و ساکن می کنم و مستقر می کنم «حَتَّى أَجْعَلَ قَلْبَهُ لِي» تا قلبش مال من شود و در قلبش چیزی جز محبت، رضا و اراده من نباشد.

«وَفَرَاغُهُ وَاشْتِغَالُهُ وَهَمَّهُ لِي» فراغت و اشتغال و همش این است که به من، صفات و اسمائ نزدیک شود «وَ حَدِيثُهُ مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي أَنْعَمْتُ بِهَا عَلَى أَهْلِ مَحَبَّتِي مِنْ خَلْقِي» فکر و ذکر و سخنش نسبت به نعمت هایی است که به محبوبین و عاشقان خود دادم نه نعمت هایی که به کفار و منافقین و مشرکین و دیگران دادم دنبال اون نعمت ها نیست.

«وَأَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَسَمِعَهُ» چشم دل و گوشش را باز می‌کنم تا قلبش حقایق ماورای طبیعی و اسرار عالم هستی، لذتی که در فراتر از عالم طبیعت هست را ببیند و حقایقی که با گوش مادی شنیده نمی‌شود را با گوشش بشنود. این مرتبه مؤمنین است مرتبه انبیاء و اولیا نیست «حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ مَنِّي» تا اینکه بدون واسطه من با او حرف می‌زنم و حرفای منو می‌شنود و مرا می‌بیند.

«وَيَنْظُرُ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَعَظَمَتِي» جلال و عظمت من را با برهان‌های فلسفی و کلامی و تجربی و عقلی می‌بیند «وَأَضِيقُ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَأَبْغَضُ إِلَيْهِ مَا فِيهَا مِنَ اللَّذَاتِ، وَأَحْذَرُهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» کاری می‌کنم که به دنیا بی‌میل شود و لذت‌های دنیایی او را به سمت خود نبرد «كَمَا يُحْذَرُ الرَّاعِي غَنَمَهُ مِنْ مَرَاتِعِ الْهَلَكَةِ».

وقتی چوپان گوسفند‌های خود را به چرا می‌برد مراقب است که گوسفندان گرفتار گرگ نشوند خداوند نیز می‌فرماید هر کجا ببینم خطری یا لغزشی آنها را تهدید می‌کند یا شیطان بخواهد آن‌ها را جذب خود کند من از آن‌ها محافظت و نگهبانی می‌کنم وقتی بنده مؤمن من این‌گونه شد.

«فَإِذَا كَانَ هَكَذَا، يَفِرُّ مِنَ النَّاسِ فِرَارًا» دیگر با هر کسی رفاقت و نشست و برخاست نمی‌کند مقصود از ناسی که در این جا آمده است یعنی کسانی که از جنس خودت نیستند و از کسانی که اهل من نیستن فرار می‌کند چرا که از آن‌ها رنگ می‌گیرد خلوت از اغیار باید نه ز یار پوستین بهر دی آمد نه بهار آدم از دوستان فرار نمی‌کند بلکه از دشمنان فکری، روحی و معنوی باید فرار کرد و در واقع فاصله گرفت.

«وَيَنْقُلُ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ، وَمِنْ دَارِ الشَّيْطَانِ إِلَى دَارِ الرَّحْمَانِ» چنین بنده‌ای از دار فنا که دار دنیاست به سلامت و آرامش به دار بقاء که جنه القاء است لقا الله است در عالم برزخ و عالم قیامت می‌رود و از خانه شیطان نجات پیدا می‌کند و به خانه رحمان پناه می‌برد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.